

در پی یورش حکومت جمهوری اسلامی به تجانس ملی ایران و سیاست تبعیض مذهبی آن ملیت های ایرانی به صف مخالفان جدی حکومت اسلامی پیوسته اند. این ملیت های ایرانی که بیشتر در مرزهای کشور هستند مانند کرده ها و بلوچ ها ... درخواست های سیاسی معینی دارند که بیشتر شامل کسب دولت های استانی و حق فراهم کردن آزادی های لازم برای شکوفایی فرهنگی و زبان محلی آنها است و به یک پارچگی سیاسی ایران معتقد و وفا دارند. بخش های از نیروی سیاسی این ملیت ها یکسره شعار تجزیه طلبی را میدهند و میل به جدایش از سرزمین ایران را دارند. در شرایط موجود ملیت ها ایرانی معتقد به یکپارچگی ایران اکثریت بزرگی دارند و تجزیه طلبان در اقلیت هستند. نیروهای سکولار دمکرات ملی مخالف جمهوری اسلامی با موضع سیاسی که در مقابل خواست های ملیت های ایرانی میگیرند یکی از این دو نیروی سیاسی ملیت های تجزیه طلب و یا معتقد به یک پارچگی ایران را تقویت خواهند کرد.

تاریخ معاصر ایران از انقلاب مشروطیت و سلسله پهلوی و حکومت جمهوری اسلامی با یک حکومت مرکزی نیرومند شکل گرفته است. به غیر از دوران انقلاب مشروطیت و 1320 تا 32 این حکومت مرکزی نیرومند سرشت سیاسی دیگری نیز داشته و دارد که آن دیکتاتوری سیاسی بوده است. آنچه تاریخ معاصر ایران و حتی دیگر کشورها بما نشان میدهد این است که حکومت مرکزی نیرومند با دیکتاتور سیاسی همراه است. حکومت های دیکتاتوری به یک دولت مرکزی نیرومند احتیاج دارند، لیکن این بدان معنی نیست که یک حکومت مرکزی نیرومند میباید ضرورتاً حتماً دیکتاتوری باشد در صورتیکه معکوس آن معمولاً صادق است. خوشبختانه ما در عصری زندگی میکنیم که تجربه دیگران معمولاً در برابر ما هست و ما مجبور نیستیم تجربه ای جدید را آغاز کنیم. غالباً سیستم سیاسی یک کشور روابط بخش های مکانی مختلف فرهنگی و قومی آنرا با یکدیگر معین مینماید. به جرئت میتوان گفت کشور های که به روش دمکراسی اداره میشوند دولت های مکانی شهر، شهرستان، استان، و مرکزی را دارا هستند و ارجحیت دولت های آنها به همین ترتیب است. این کشورها بیشتر در اروپا و امریکای شمالی متمرکز شده اند.

همچنین کشورها آسیایی و افریقایی که مستعمره کشورهای اروپایی بوده اند و برای دورانی حکومت های اروپایی دولت آنها را اداره میکردند از چنین حکومت های محلی و مکانی برخوردارند مانند هند، پاکستان و نیجریه که سنت دولت های فدرال انگلیس در آن مکان ها پیاده شد که به منظور محظ کاملاً عملی مدیریت بوده است و آن ناشی از اختلاف های بخش های مختلف این کشورها با یکدیگر بود. انگلستان که نام آن در حال حاضر اتحادیه پادشاهی است دوران های طولانی جنگ های داخلی را گذرانده است و سرانجام با پذیرفتن استقلال داخلی اسکاتلند، ولز، ایرلند شمالی و انگلستان به تجانس رسیده اند. جمهوری ایرلند کاتولیک استقلال خود را از این اتحادیه گرفته است و ایرلند شمالی بخاطر وجود وفاداران به اتحادیه پادشاهی و استقلال طلب های ایرلندی تاریخی خونین داشته و اخیراً صلح با اشتراک سیاسی در دولت امکان پذیر شده است. در اروپا فدرالیسم همانند دمکراسی و انقلاب صنعتی سر آغاز خود را در انگلستان داشته است. ما میدانیم که گذشته دولت های استانی آمریکا به دوران کلونی های انگلستان میرسد که علت اولیه آن مدیریت دولتی موثر محظ بوده است. در هند این تقسیمات دولت های موثر استانی تابع فرهنگ، مذهب و گذشته تاریخی آن بوده است. انکار ناپذیر است که انگلستان افزون بر اینکه هندوستان متحد را در دورانی 400 صد ساله به مرور ایجاد کرد، همینطور با خلق دستگاه مدیریت استانی یا فدرال وحدت آنرا ایجاد و تضمین کرد. اینکه هندوستان بعد از استقلال تنها به دو کشور تجزیه شد با حفظ دولت های فدرال به این دلیل بود که دستگاه مدیریت دولتی فدرال سنتی پذیرفته شده بوده است. بدون شک بدون کادرهای دولتی محلی تربیت شده در این دوران طولانی وحدت هند و پاکستان نه تنها امکان پذیر نبود بلکه غیر ممکن بود. دوری فرهنگی، مذهبی و زبانی داخلی در این دو کشور آنچنان بود و هست که حتی زبان رسمی آنها انگلیسی است با این وجود دولت های مکانی فدرال یک پارچگی این کشورها را امکان پذیر کرده است. آنچه فدرالیسم برای این کشورها آورده است تجانس ملی و مدیریت دولتی موثر بوده است.

نیرومندی هر کشوری تا حدودی به بزرگی آن ارتباط دارد، اما بزرگی یک سرزمین زیر یک حکومت به اختلافات محلی و مکانی دامن میزند. برای نمونه میتوان به ایالات متحده آمریکا اشاره کرد که در حالیکه فدرالیسم به تفاوت های مکانی خاتمه میدهد و هیچ ایالتی نمیتواند قوانین خود را به دیگری تحمیل کند بزرگی کشور امکان تجارت آزاد را برای تمام ایالت ها فراهم میکند و اقتصادی نیرومند و بزرگ از این جهت امکان پذیر میکند. یکی از ارجحیت های دولت های استانی و فدرال آسوده کردن دولت مرکزی از

مسئولیت های بیشماری است که دولت های استانی آنها را بعهده میگیرند. نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که مبارزان برای دموکراسی و حکومت مردم بر مردم نمیتوانند خواست های مکانی و استانی را در نظر بگیرند و به آن توجه نکنند. دولت های استانی و فدارالایسم به همراه دموکراسی میاید و جدا از آن نیست مانند آزادی بیان و مذهب و جلوگیری از انواع تبعیض ها. کوشندگان حکومت دموکراسی برای آینده ایران باید برای ویژگی های گریز ناپذیر آن خود را آماده کنند. ایران سرزمین بزرگی است که مردم مکان های گوناگون آن آرزوها و درخواست های متفاوتی از جهت های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دارند که یک حکومت سکولاردموکرات ملی مرکزی نمیتواند آنها را برآورده نکند و یا نادیده بگیرد بدون اینکه به روان دموکراسی آسیب نرساند. فدارالایسم و دولت های استانی بی درنگ با سرنگونی حکومت دیکتاتوری اسلام سیاسی برای سیاست پیشه های دموکرات مطرح خواهند شد و بهتر است که این گفتمان آغاز و گسترش یابد و یک آمادگی سیاسی و فرهنگی برای آن بوجود آید.

یکی از مخالفان دولت های استانی و فدرال معمولاً ریشه در حکومت دیکتاتوری سیاسی پهلوی ها که بخش دموکراسی انقلاب مشروطیت را تعطیل کرده بودند دارد و این گروه مخالفت خود را زیر تعهد خود به یک پارچگی ایران مینماید. دو پادشاه پهلوی در حق طرفداران خود بدی های زیادی کردند که صرف نظر از اینکه در پایان طرفداران خود را در دست دشمنان خود تنها گذاشتند، همچنین استقلال در تعقل سیاسی با عمق را از آنها گرفتند. احتمالاً الگوی مخالفت آنها جریان های سیاسی پیشه وری و کردستان در 1324 است. آن الگو در حال حاضر معتبر نیست علت آن هم این است که دیگر نه شوروی و نه شرایط سیاسی آن زمان وجود دارد. همچنین روحیه ملیگرایی ایرانی در طی این دوران نزدیک به سه چهارم قرن بعثت افزایش یافتن مخلوط شدن مردم استان های ایران قوت بیشتری گرفته است. در هر صورت نیروهای پادشاهی خواه باید توجه داشته باشند که برای پیش بینی دگرگونی های سیاسی چه در شهریور 1320 و انقلاب 57 و آماده بودن با داشتن طرحی آماده و موثر تاریخچه خوبی ندارند و مسلماً نمیخواهد با مخالفت با دولت های استانی ابزار دست نیروهائی بشوند که در خیال تجزیه ایران هستند.

حکومت اسلامی از آنجا که ملیگرایی ایرانی را رقیب اسلام سیاسی میداند و از وحدت تعبیری مبنی بر شیعه سیاسی دارد و در حال جنگ با اقلیت های مذهبی است که بیشتر ریشه قومی دارند، آگاهی فرهنگی و مذهبی قومی نیرومندی را در میان ملیت های ایرانی ایجاد کرده است. در حالیکه حکومت پهلوی ها در جهت تحبیب قلوب اقلیت های قومی با فراهم کردن خدمات دولتی برای مردم و دادن امتیازات به شخصیت های با نفوذ آنها بود و با این ترتیب به حکومت مرکزی نیرومند حقایق سیاسی میداد. حکومت مرکزی اسلام سیاسی شیعه با زیر فشار گذاشتن مسلمانان سنی مذهب مکان های مرزی باختری و خاوری و جنوبی ایران به جنبش های ملیت های قومی ایران با سرشت سکولار دموکرات فدرال و جدائی طلب دامن میزند و ادامه حکومت جمهوری اسلامی یک پارچگی ایران را هر روز که میگذرد بیشتر به خطر میاندازد. برخورد حکومت اسلام سیاسی با ملیت های قومی ایران برنامه ریزی سکولار دموکرات های آلترناتیو ساز را برای جلب قلوب ملیت های قومی ایران بشدت ضروری مینماید، برای همین است که سکولار دموکراتها از جنبش های ملیت های ایرانی سکولار دموکرات که به یکپارچگی ایران وفادارند حمایت میکنند.

در میان مدعیان سکولار دموکرات که مخالفت های لفظی قابل ملاحظه ای با شبکه جهانی سکولار های سبز دارند و علاقمندند به ساختن تاریخ آینده ایران توسط شبکه سکولار دموکرات های ملی پایان دهند، با حمایت شبکه از جنبش های سیاسی ملیت های ایرانی و حکومت های مکانی و استانی مخالفت های قابل ملاحظه ای میشود. این مخالفت ها شامل مطرح کردن سنت دولت های استانی در تاریخ باستانی و بعد از تسخیر عرب ایران نیز میشود. مخالفان واقعی حکومت جمهوری اسلامی در دنیای معاصر با وجود بیانیه حقوق بشر و گسترش دموکراسی و قانونیت حکومت مردم نمیتوانند جنبش های سیاسی اقلیت های قومی ایران را نادیده بگیرند و از مسئولیت عواقب وخیم آن شانه خالی کنند. از مخالفان ظاهری حکومت اسلامی نمیتوان انتظار داشت که به مشکلات بعد از سرنگونی آن توجه کنند چون آنها این سرنگونی سیاسی را مطلوب تعقل ضد غربی و اقتصاد آزاد بخش خصوصی و مردمی (سرمایه داری) خود نمیدانند. این مخالفان ظاهری حکومت اسلامی که تعقل سیاسی آنها خواهی نخواهی با دموکراسی و حقوق بشر در تناقض است نمیتوانند از یک نیروی سیاسی سکولار دموکرات که به دولت استانی و مکانی اعتقاد دارد حمایت کنند، چون این کار حکومت دیکتاتوری آینده آنها را به خطر میاندازد. این مخالفان ظاهری برای پنهان کردن نتیجه جهت گیری سیاسی خود از راه بیرا های معمای سیاسی آنچنان حرکت و استدلال میکنند که حکومت اسلام سیاسی به عمر خود ادامه دهد تا وقتی که خودشان بتوانند دیکتاتوری خود را بر ایران حاکم کنند.

نیروهای سکولار پادشاهی خواه و بقایای جبهه ملی اولی در رویای بازگشت رژیم پادشاهی پهلوی ها و دومی سخت وابسته و امیدوار به اصلاح طلبان مذهبی بهر دست آویزی متوسل میشوند تا با برنامه های شبکه سکولار دموکرات ها مخالفت کنند با وجود اینکه همواره خود را سکولار دموکرات و طرفدار دموکراسی معرفی میکنند. اما همین دومی ها هر از گاهی که اصلاح طلبان مذهبی از

شبکه تقلید و موازی سازی میکنند آنرا گفتمانی نو میبینند و آغاز برای تبلیغ آن میکنند مانند کنگره ملی که آنرا شبکه پیش از یک سال است مطرح کرده است و اخیراً توسط اصلاح طلب ها کشف شده است . در هر صورت چون اصلاح طلب های اسلامی هنوز نتوانسته اند خود را برابر با مسلمان های سنی کرد و بلوچ ببینند متحدین وفادر کمونیست و جبهه ملی آنها از موضع شبکه در دفاع از حقوق ملیت های قومی انتقاد میکنند بدون اینکه راه حلی در این مورد بدهند.

باید توجه داشت که دموکراسی بر مبنای بیانیه حقوق بشر ضروریات بی چون و چرائی را به همراه خود میآورد که در مورد ایران با سکولاریسم، انحلال جمهوری اسلامی نه اصلاح آن و اعاده حقوق قانونی ملیت های ایرانی آغاز میشود و ادامه آن در تکامل مدنیت سیاسی ایران دنبال خواهد شد. همانطور که فدرالیسم یا دولت های استانی دلیل وحدت و نیرمندی دولت مرکزی کشورهای زیادی شده است ایران هم نمیتواند از این قاعده مستثنا باشد و دولت مرکزی نیرومند آن در گرو دموکراسی و دولت های استانی است.